

# در ذکر واقعات سال سعادت مآل یکهزار و دویست و هفت (۱۲۰۷ هـ. / ۱۷۹۲ - ۱۷۹۳ م) و اتفاقات مملکت ایران علی الاختصار

لطفعلی خان زند دیگر باره از نیریز به جانب طبس عطف عنان کرده میرحسین خان طبسی به جهت رفع او از ولایت خود مشورتاً او را به تیمور شاه ولد احمد شاه افغان حاکم هرات و قندهار دلالت کرده، بعد از ورود به قاین خبر رسید که تیمور شاه افغان وفات یافته، میرعلی خان قابینی و میرعلم خان ولد مشارالیه به خدمتگزاری او می پرداختند.

در این اثنا فرستادگان محمدخان ولد اعظم خان افغان و جهانگیرخان ولد محمدحسین خان سیستانی که در بم و نرماشیر حوالی کرمان حکومت داشتند بدو رسیده، عطف عنان به جانب بم و نرماشیر کرده، ایشان متعهد تسخیر کرمان شدند و او را به پادشاهی فارس بلکه ایران وعده دادند. وی به بم و نرماشیر آمده، با سواران [۱۰۷] سیستانی به تسخیر کرمان رفت و در هنگام ورود به قریه جو بار کرمان عمّ خود عبدالله خان زند را بر سر کرمان فرستاده که او از طرفی با کرمانیان محاربه کند و خود لطفعلی خان از طرفی دیگر بی خبر بر سر کرمان تازد و کرمان را مسخر سازد.

و سابقاً به حکم حضرت شهریار قاجار آقا محمد شاه نواب جهانبانی و مصطفی خان دولو و عبدالرحیم خان و ولد تقی خان یزدی به تسخیر کرمان مأمور شده بودند، و میرزا ابوالحسن خان حاکم آن شهر وفات کرده بود و مرتضی قلی خان ولد شاهرخ خان افشار به حکومت آن دیار مأمور گردیده، و موکب نواب جهانبانی در شهر بابک

به فتح قلعه کران اشتغال داشت. و مصطفی خان و عبدالرحیم خان به فتح بم و نرماشیر دلیر بودند و جان محمد خان به تخریب حصار و باره شیراز پرداخته بود، و حضرت ظل‌اللهی در چمن آس پاس متوقف بود.

رضاخان قاجار حاکم استرآباد وفات یافت، مهرعلی خان داشلو را که به حکومت رفته بود ترکمانیه تمکین نکرده مهدی قلی خان دولو و محمدولی خان و محمدحسین خان قوینلو به تنبیه ترکمانیه مأمور شدند. ترکمانیه مقهور گردیدند و امام قلی خان خلف رضاخان بیگلربیگی استرآباد شد و امیرکبیر سلیمان خان به نظم آذربایجان رفته، تمامی امرا و خوانین آذربایجان مانند صادق خان شقاقی و احمدخان مراغی و حسین خان دنبلی و کلعلی خان نخچوانی و نصیرخان شاهسون و محمدقلی خان ارومی و جوادخان گنجه‌ای و محمدخان ایروانی و ابراهیم خلیل خان شوشی متابعت و موافقت گزیدند.

و عظام رمیمه خاقان شهید و جهانسوز شاه را در این سال والده حضرت جهانبانی به نجف اشرف از استرآباد برده به خاک سپرده باز آمد و در چمن آس پاس به حضرت پادشاه فلک کریاس آقا محمد شاه قاجار معروض شد که با لطفعلی خان زند که از قاین برگشته کرمانیان مواضعه کرده، مرتضی قلی خان و محمد ابراهیم آقای قاجار را بیرون کرده‌اند، و لطفعلی خان از نرماشیر به کرمان آمده کرمان را به تصرف در آورده است.

حضرت خاقان بی‌همال آقا محمدشاه یورش خراسان را به یورش فارس و کرمان تبدیل فرمود و در چهارم شوال سال هزار و دویست و هشت (۱۲۰۸ هـ / ۱۷۹۳ - ۱۷۹۴ م) قصد کرمان فرمود و نواب جهانبانی فتح علی خان جیرفت را تسخیر کرده به تهرود رفته، محمد تقی بیگ قوللر آقاسی در محاربه تهرود به ضرب گلوله جهان را به درود و فتح علی خان نایب السلطنه مذکور تهرود را به تسخیر درآورده و گروهی کثیر را قتل و اسیر نمودند.

حضرت شهریار گیتی ستان قاجار آقا محمد شاه والاتبار از راه بوانات به شهر بابک آمده و به توسط علی قلی خان برادر پادشاه والاشان شهر بابک مسخر شد و به سیرجان رفت و خاقان گیتی ستان بر سر قلعه مشیز ستیز برده بعد از تسخیر، تیغ بر اتباع لطفعلی خان نهاده و لطفعلی خان به مقابله پیش آمد و جنگی عظیم کرده

منهزماً به قلعه کرمان متحصّن شد و سپاه شاه ظفرپناه به محاصره حصار کرمان پرداختند و او را در آن حصار محصور ساختند. علی قلی خان، سیرجان را مفتوح کرده به حضور آمده و به کوهکیلویه مامور گردیده و نواب جهانبانی به فتح لار و راه بر<sup>۱</sup> و بم و نورماشیر رفته همه را مسخر کرد و عبدالله خان بن نصیر خان لاری حاکم لار اطاعت گردید.

## در ذکر محاصره شهر کرمان و فرار لطفعلی خان به جانب بم و نورماشیر و سیستان و خاتمه حال او و گرفتاری در دست حضرت شهریار گیتی ستان آقا محمد شاه قاجار

اگر مرد دانای تاریخ نگار را در ضمن امورات اتّفاقیّه تحقیقی نرود و از حقایق بلاد اظهاری نشود، تاریخ با قصه رموز حمزه و اسکندرنامه موهوم چه فرقی دارد؟ پس در تبیین بلاد و تشریح مواد علی الاجمال باید حقیقتی عاقل پسند خالی نباشد، لهذا چون حکایت محاصره و فتوح کرمان است ناچارم که به قدر ضرورت سطری و شطری از حقایق بلاد کرمان بر نگارم تا معلوم شود که حضرت خاقان گیتی ستان کامکار آقا محمد خان قاجار ترک در تسخیر کرمان و تدمیر لطفعلی خان زند چه همّتی بزرگ کرده است.

توضیح این اجمال آنکه گواشیر که در عرف این زمان کرمان عبارت از آن است و آن را دارالامان کرمان می نگارند مُلکی است آبش گوارنده و هوایش فرخنده فستقش ممتاز و لحومش با امتیاز، مشتمل است به قرای معظم و رساتیق بهجت توأم و آن شهر در زمین هموار اتفاق افتاده و جوانب اربعه اش گشاده و از جمله اقلیم سوم، طولش از جزایر خالدات «خب لب» و عرضش از خط استوا «لط مه»<sup>۲</sup> و در بنای آن نوشته اند که گشتاسب بن لهراسب در آنجا معموره ای ساخت و اردشیر بن

۱. ناسخ التواریخ: رادو (۷۲/۱).

۲. نزهة القلوب: طولش از جزایر خالدات «صب لب» و عرض از خط استوا «کط نه» (ص ۱۷۰).

بابک بر گِردَش حصار استوار طرح انداخت و آن را مسمی به یزدشیر<sup>۱</sup> نمود، به قواعد منجمین ایران طالع عمارتش برج میزان بوده، بهرام بن شاپور ذوالاکتاف بر آن عمارت بیفزوده و بهرام بن یزدجرد در وسعت آن اهتمام نموده در اواسط و اواخر دولت ساسانیان به نهایت انجامیده و در کتاب سمط‌العلی<sup>۲</sup> نگاشته‌اند که حجاج، غضبان بن قبعثری را به فتح آنجا [۱۰۸] مامور کرد.

چون غضبان بدان ولایت رسید به حجاج نگاشت که کرمان ولایتی است که ان اقل الجیوش بهاضاعوا و ان کثرت جاعوا یعنی لشکر کم در آنجا ضایع شوند و فایده ندهد و جیوش بسیار از قلت آذوقه، گرسنگی کشند و بمیرند. لهذا حجاج آن لشکر را باز گردانید.<sup>۳</sup>

و در زمان عمر عبدالعزیز مفتوح شد و به امر عمر در آن بلد مسجد جامعی ساختند که دلالت بر تصرف اهل اسلام کند، و در ایام امیر علی الیاس در آن قلعه طرح انداختند و آل الیسع که از خدام آل سامان بودند سالها در آنجا حکومت کرده‌اند و ذکر حکومت آن طایفه و دیگران در این مقام تناسب ندارد.

و آنچه ما را سزاوار است که بنگاریم این است که کرمان ولایتی است معروف و به اعتدال هوا و عذوبت ماء موصوف، از جانب جنوب به ولایت شبانکاره و مکران

۱. لسترنج گوید: در بعضی نسخه‌ها این اسم به صورت «یزدشیر» نوشته شده و بی‌شک از اشتباهات کاتبان است و ناشی از اشتباه در نقطه‌گذاری کلمات است، همو صحیح آن را «بردسیر» گوید که درست می‌نماید، آنگاه اضافه می‌کند که: به قول حمزه اصفهانی مورخ قرن چهارم هجری، اردشیر مؤسس سلطنت ساسانیان ساخت و آن را «به اردشیر» نامید (جای نیک اردشیر) و اعراب آن «بهر سیر» یا «به‌دسیر» و «بردسیر» یا «بردشیر» تلفظ کردند و ایرانیان به قول مقدسی آن را «گواشیر» نامیدند که مأخوذ از «ویه ارتخشیر» صورت قدیم‌تر از «بیه اردشیر» است. یا قوت گوید: بردسیر در زمان او «جواسیر» یا «جواشیر» و نیز «گواشیر» می‌گفتند. همه این اسامی با اسم عربی بردسیر مطابق است و به جای آن استعمال می‌شود. (جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۳۲۵).

۲. چاپ سنگی: سمت‌الاعلا.

۳. ناصرالدین منشی کرمانی گوید: و در زمان جور و تغلب عبدالملک بن مروان، غضبان بن قبعثری که او را جهت استخبار عبدالرحمن بن اشعث و خوارج به کرمان فرستاده بودند، در جواب سؤالی که حجاج بن یوسف علیه ما يستحق از وی کرد، مشتمل بر استعلام کیفیت احوال کرمان گفت: ماؤها وشل و تمرها دقل و اهلهما بطل ان قل الجیوش بها ضاعوا و ان کثروا جاعوا، حجاج بدین سبب از ضبط و تصرف آن ولایت نافر و معرض گشت و گفت: ترکت لاهلهما. (سمط‌العلی، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال - تهران: اساطیر، ۱۳۶۲، ص ۱۵).

و از سمت شمال به دیار مفاز و قهستان و از مشرق به وادی لوط و سیستان و از مغرب به عراق پیوسته است، طول این ولایت یکصد و هشتاد (۱۸۰) فرسخ و عرضش بر این قیاس است و محتوی است بر هیجده (۱۸) بلوک که بعضی از آن مشتمل است بر اقلیم سیم و برخی بر چهارم، انار و بم و جیرفت و سیرجان و بردسیر و زرنند و رفسنجان و خبیص و نرماشیر و شهر بابک از بلوکات آن دیار است. و آبش از قنوات خوشگوار است.

و از دولت عجم الی عرب به ترتیبی که در تواریخ ازمنه سلاطین است در هر وقتی حکومت آن بلاد با سلاطین بوده تا به ملوک صفویه و زندیه رسید و بعد از نادر شاه و کریم خان زند در سال هزار و دویست و هفت (۱۲۰۷ هـ / ۱۷۹۲ - ۱۷۹۳ م) چنانکه بدان ایمائی رفت، لطفعلی خان که آخرین مدعیان زندیه بود بدان ولایت نزول نمود و اهالی آن ولایت پنج مذهب برده‌اند:

اول: فرقه اثنا عشری

دویم: زمره بکری عمری

سیم: گروه اسمعیلی

چهارم: طایفه غالی

پنجم: جماعت مغان قدیمی<sup>۱</sup>.

هم از بلوکات هیجده گانه آن ولایت بردسیر و عسکر و مشیز و سیرجان است، و سیرجان مشتمل بر سیصد و شصت (۳۶۰) پاره قریه است و زیدآباد و کران از دهات او است و کرانی که طایفه‌ای معروفند از این دیارند و رفسنجان که یکی از بلوکات هجده گانه است شصت (۶۰) قریه است و شهر بابک که از ابنیه بابک پدر مادر اردشیر بابکان است به هزار باب خانه مشتمل است و شهری است محتوی بر

۱. مقدسی گوید: اکثریت با شافعیان است مگر در جیرفت که حنفی‌اند، شمار فقیهان رو به کاهش است، حدیث‌گرایان در همه جا رو به چیرگی هستند به جز هرمز، پیروان ابوحنیفه نیز در حوزه‌های دیگر بسیارند و جز این دو گروه دیده نمی‌شود. معتزله نیز در سیرجان بسیارند، اکثریت در رودبار و قوهستان و بلوچ و منوجان با شیعیان است. در بم خارجیان سرصدا و جامعی جداگانه دارند که صندوق دارائی ایشان در آنجاست (احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم / تألیف ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی؛ ترجمه دکتر علی نقی منزوی، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۶۹۱ - ۶۹۲).

دروب و حصار و باره و حاکم‌نشین آن مملکت است.<sup>۱</sup>  
 الحاصل بعد از حکومت زندیه و شاهرخ خان افشار و میرزا ابوالحسن خان کهگی که وفات یافت به فتوای ملا عبدالله، مشتاق علی اصفهانی نعمت الهی را بکشتند. و طغیان گزیدند و به امر پادشاه ذیجاء کامکار آقا محمد شاه قاجار ملا عبدالله و مرتضی قلی خان ولد شاهرخ خان را جناب نایب السلطنه فتحعلی خان جهانبانی به حضور عم اکرم اعظم حضرت محمد شاه آورد و مرتضی قلی خان افشار و محمد ابراهیم آقای قاجار مأمور به حکومت و سرداری آن دیار شدند و چنانکه سابقاً اشارت رفت، لطفعلی خان زند ولد جعفر خان به اعانت طوایف سیستانی بدان ولایت بازگشت کرد و آن حصار را به ضبط و تصرف اندر آورد.

لهذا حضرت شاهنشاه قاجار آقا محمدخان با لطفعلی خان در خارج کرمان محاربه و مقاتله فرمود و لطفعلی خان مغلوباً به شهر کرمان رفت و افواج حضرت پادشاهی او را محاصره کردند و چون در ایام شتا، کار محاصرت را کمال صعوبت

۱. مقدسی گوید: این سرزمین پنج خوره و ناحیت است، نخستین آن‌ها از سوی فارسی: بُرْدَسیر سپس نرماسیر، سپس سیرجان سپس بُم سپس جیرفت می‌باشد.  
 بردسیر خوره‌ای است در کنار کویر، سردسیر و گرمسیر دارد و زبان محلی آن را گواشیر خوانند که قصبه خوره نیز به همین نام است. از شهرهایش: ماهان، کوغن، زرنند، جَنَزَرود، کوه بیان، قواف، اوناس، زاور، خوناب، غُبیر، کارستان است و ناحیت خبیص شهرهایش: نشک، کشید، کوک‌کثروا است.

نرماسیر: و هم چنان است همه پنج خوره، از شهرهایش: باهرکوک، ریکان، نسا.  
 سیرجان: در میان خوره‌های دیگر در سمت فارس است، از شهرهایش: بیمند، شامات، واجب، بزورک، خور، دشت برین.

بم: از شهرهایش: دارژین، توشتان، اوارک، مهرکرد، رابن.  
 جیرفت: پاکیزه‌ترین خوره‌های این سرزمین، به مکران چسبیده است، فراورده‌های متضاد را در بر می‌دارد، پرآب و خوش میوه است. شهرهای بسیار دارد مانند: باس‌جکین، مَنُوقان، درهفان، جوی سلیمان، کوه بارجان، قوهستان، مَنُون، جواون، ولاشگرد، روزکان، درفانی.  
 (احسن التقاسم، ۶۸۱/۲ - ۶۸۲).

حمدالله مستوفی گوید: و آن [کرمان] یازده شهرست. حقوق دیوانیش در عهد سلاجقه هشتصد و هشتاد هزار (۸۸۰۰۰۰) دینار بوده است و اکنون شصت و هفت تومان و شش هزار دینار است. دارالملکش شهر گواشیر و شهرهایش: گواشیر، بم، جیرفت، خبیص، ریغان، سیرجان، شهر بابک، نرماسیر. (نزهةالقلوب، ۱۷۰ - ۱۷۲).

است، لطفعلی خان به اشتداد فصل شتا اطمینان داشت و توقف لشکر شهریار قاجار را بر اطراف آن شهر متعسر، بل متعذر، بل ممتنع می‌پنداشت و نمی‌دانست که عزم ملوکانه و حزم شاهانه این پادشاه قهار به چه مرتبه است.

بناء علی هذا چنانکه نادر شاه افشار در محاصره حصار قندهار ثبات ورزید و مدت‌ها سکون گزید، این پادشاه بزرگ همت والا نهمت به افواج دریا امواج و جیش گردون طیش فرمان داد که در خارج حصار کرمان شهری بنا کنند که کرمان‌وار مشتمل بر دروب و بروج و بیوت باشد و علی‌قلی خان کهنتر برادر خود را به فتح سیرجان و کوه‌کیلویه مأمور کرد و نواب جهانبانی فتحعلی خان برادرزاده و نایب-السلطنه خود را به بم و راه‌بر و نرماشیر و صوبحات لار و بنادر فارس فرستاد، چنانکه اشارت رفت از عهده برآمد.

و چون محاصره کرمان تطویل یافت و راه آذوقه بر اهالی شهر مسدود آمد، قحط و غلا در آن بلد غلبه کرد و مردان از فقدان قوت به ستوه آمدند، لطفعلی خان و محصوران شهر ناچار شده و زیاده از ده هزار (۱۰۰۰۰) کس از فقرا و عجیزه و کسبه شهر را بیرون کردند، و از آن جمله فاضل نامدار و حکیم دانش کردار میرزا محمد تقی طبیب عارف ولد میرزا کاظم کرمانی بود که علی‌خان سردسته طایفه قراچورلو او را به واسطه ارادت خود بلکه سعادت خویش از شهر بیرون آورده به اطراف کرمان انصراف داد. و ذکر کمالات و حالات او در محل موقع خواهد رفت.

و پس از انخراج ده هزار (۱۰۰۰۰) مرد، پنج ماه دیگر اهالی قلعه کرمان خودداری کردند، آن نیز سودی نداد، پادشاه بلندعزم متین حزم قاجار شهرگیر شهریار و الاتبار مانند بحر محیط گرداگرد حصار کرمان را احاطه فرمود، به عزمی ثابت کار بر اهل قلعه و شهر تنگ نمود، دریای غضب دوزخ لهب ملوکانه وی به تموج اندر آمد به مدلول آنکه گفته‌اند:

### نظم | ۱۱۰۹ |

پادشاهان مظهر شاهی حق      ذاتشان مرآت آگاهی حق

در امر فتح شهر و قلع خصم اهتمام تمام مرعی داشت تا در جمعه بیست و نهم شهر ربیع الاول سال یکهزار و دو صد و هشت (۱۲۰۸ هـ / ۱۷۹۳ - ۱۷۹۴ م) سکه لطفعلی خان بن جعفر خان زند را از نظر پادشاه غیور ظفرمند گذرانیدند، دانست که

لطفعلی خان از مرکب غرور پیاده نخواهد شد و کرمانیان از متابعت وی ندامت نخواهند یافت، سیستانیان او را رستم زال شمرده‌اند و خود را دلیران شاه نشان تصور کرده‌اند، از دهاسیرتان کرمان را کمتر از کرم هفتواد شماره کرد و نریمان خصلتان سجستان را پست‌تر از زال ماده تصور فرمود:

لختی بکار دهر بخندید و زان سپس

به فتح شهر کرمان و قتل عام کرمان حکم نافذ جاری کرد، بناء علیه آن دریای لشکر که چندی آرمیده بودند از صرصر اهتزاز و هبوب ریاح عاصفه حکم پادشاهی به جنبش و تموج و جزر و مد در آمدند آثار قهر حضرت بی‌چونی به ظهور آمد و احکام ظل الهی با تقدیر ذی ظل تطابق پذیرفت، شورش یورش غریب در طبقات آسمان در افکند و غلغله طبل و نای صوت و صیت در درجات علویات بپراکند، قتل عام جنگیزی را آوازه نو شد و جنگ خاص هلاگوئی آئین تجدید یافت. گفتی باره کرمان بلاد خراسان است و مغولیه و تاتاریه بر آن تاخته‌اند، یا دارالسلام بغداد است و افواج هلاگوخان بر مستعصم تیغ بی دریغ برافراخته.

خان احمدخان سوادکوهی مازندرانی را حکم شد که مانند مرغان تیز پر از نشیب خاک بر فراز جدار حصار پرواز کند و به دیگر قلعه گیران اشارت رفت که با وی موافقت نمایند. توپهای جهان آشوب از اطراف شهر به نعره در آمدند کوس و کورکه و طبل و نای غرش بر گرفتند، سواران و پیادگان از اطراف شهر از جای برآمدند، حصار کرمان حبایی بود بر دریا یا قیایی بر صحرا.

نخست خان احمدخان سوادکوهی با تفنگچیان پیاده خود نردبانها بر حصار نهاده به بالا بر آمدند، دیگر امرای دارالمرزی و عراقی بدو اقتفا کردند به یک ناگاه تمامت بروج و باره را به یک بار فرو گرفتند، چندانکه از فراز حصار سنگ و تیر و تفنگ و آتش و حراقه فرو باریدند سودی نداد، پیادگان چون باد صرصر همی

۱. صاحب تاریخ گیتی‌گشا گوید: از عجایب اموراتی که در اثنای این حال به منصفه ظهور رسید آن است که: زر مسکوکی در کرمان سکه به نام آن حضرت شده بود به دست اهالی اردو افتاده، دست به دست به نظر آقا محمد خان رسیده، این معنی باعث اشتعال نایره غضب او گشته، مقرر داشت که فتح‌الله خان خلیف ارجمند آن جناب [= لطفعلی خان] را که خردسال بود و با کوچ و بنه از شیراز به مازندران برده بودند او را خصی نمایند (ص ۳۸۶).

۲. چاپ سنگی: و قتل ان کرمان حکم ...



تاختند و خود را به زیر سنگ انداز می‌رسانیدند و اندیشه نمی‌کردند، اطراف شهر کرمان را چنان احاطه کردند که نگین بر خاتم و فلک الافلاک بر عالم، اول گروهی که در روز جمعه آغاز سال هزار و دویست و نه (۱۲۰۹ هـ / ۱۷۹۴ - ۱۷۹۵ م) چون بلای مبرم و قضای محتم وارد شهر کرمان شدند، سپاه مازندران و طایفه سوادکوهی تبعهٔ خان احمد خان بودند.

### افرار لطفعلی خان زند از کرمان به واسطهٔ خیانت کرمانیان

صاحب تاریخ زندیه گوید که: جماعت ماهانی و جوباری طرف خود را به تصرف لشکر قاجاریه دادند و سپاه حضرت آقا محمد شاه داخل شهر شدند و نجفقلی خان خراسانی که با پانصد (۵۰۰) سوار حارس ارک بود مغلوب آمد و در روز جمعه بیست و نهم ربیع الاول یکهزار و دویست و نه (۱۲۰۹ هـ / اکتبر ۱۷۹۴ م) دوازده هزار (۱۲۰۰۰) کس از سپاه شاهنشاه قاجار از طرف ارک داخل شهر شدند و تمامت بروج و بدنه را به تصرف درآوردند.<sup>۱</sup>

و لطفعلی خان زند با جهانگیر خان سیستانی و بعضی از اقارب زندیه خود را به دروازهٔ سلطانیه رسانیدند قریب به سه ساعت محاربه و مضاربه کردند تا آن دروازه را تصرف نمودند با آنکه چهار جانب شهر را خندق عمیق حفر کرده و در محاذی هر دروازه برجی متین احداث نموده مستحفظین امین نشانیده بودند، لطفعلی خان زند شباهنگام خود را از دروازه متصرفه بیرون افکنده، متابعینش فوراً تخته پل بر خندق استوار نمودند و او خود را بدان دریای آتش زده با دو نفر سوار از آن هنگامه هایل به پریودار بیرون افکنده به جانب بم گریزان رفت. و جهانگیر خان سیستانی از

۱. صاحب تاریخ گیتی‌گشا گوید: کرمانیان به فکر تدبیر کار خود افتاده، نجف‌قلی خان خراسانی از سکنهٔ کرمان و معتمد حضرت جهانبان بود با پانصد نفر به استحفاظ قلعهٔ ارک که یک سمت آن به خارج شهر اتصال داشت مأمور بود، در جزو از اندرون با سپاه بیرون همداستان شده، عصر روز جمعه بیست و نهم باره ربیع‌الاول سنهٔ ۱۲۰۹ از همان سمت ارک قلعه را به تصرف داده ... (ص ۳۸۷).

وحشت و اضطراب با وی مراقت نتوانسته بطریق دیگر افتاده و او بدر رفت. چون لطفعلی خان از آن میانه کناری گرفت آتش قهر دارای دهر مشتعل گردیده به قتل و غارت کرمان و کرمانیان اشارت راند، شور محشر و فزع اکبر به ظهور آمد، به نهب و اسر و قتل و قلع و قمع و هدم پرداختند و از پیوستگان گسسته لطفعلی خان بر احدی ایفا نکردند!

و لطفعلی خان از کرمان الی بم که به مسافت چهل (۴۰) فرسنگ است به یک شبانه روز رفته هنگام عصر به دروازه بم رسید. محمدعلی خان برادر جهانگیرخان سیستانی به خدمتش آمده از حال برادر استفسار کرد؟ گفتند که: از قفا همی آید. و تا سه روز انتظار او را همی بردند و از او اثری به ظهور نیامد چنان پنداشتند که گرفتار لشکر حضرت شهریار قاجار شده.

### ایبان واقعه گرفتاری لطفعلی خان زند

در روز چهارشنبه موعود که از آمدن و وصول او اثری روی ننمود، صلاح حال در گرفتن و سپردن لطفعلی خان به حضرت شهریار گیتی ستان دیدند تا مورد خلاصی جهانگیر خان و اظهار خدمت اهالی بم و سیستان شود، لهذا برگرد او ازدحام کردند و او اراده سواری کرد، اسب مشهورش که غرّان نام داشت در حوالی او بود، خواست که با شمشیر برّان بر مرکب غرّان نشسته فرار کند، اسب او را پی و کار او را طی کردند، زخمی چند بر او زدند و او را اسیر کردند و مسرعی تیز سیر به حضرت شهریار کامکار فرستادند و اظهار اخلاص خود را عرضه کردند. محمد علی

۱. به روایت صاحب تاریخ گیتی گشا: به دلیل فرار لطفعلی خان زند، به دستور آقا محمد خان هنگامه شور محشر و آشوب فزع اکبر در میان خلق پدید آمده، مردان ایشان عرضه شمشیر آبدار و طفلان و نسوان ایشان به قید اسار گرفتار و اموال و اسباب بسیار به حیطة یغما در آمده، بر احدی ایفا نکردند و ابنیه رفیعه که طعنه بر قصور جنت می زد در دم از صدمه کنجکاوای لشکریان نقش عالیها ساقفلها پذیرفته و آه و ناله مجرم و بی گناه چون شعله و دود خشک و تر سر بر فلک کشیده از ملتزمین رکاب آن حضرت [= لطفعلی خان زند] هر چه در آن شب گرفتار نشده بود و آنچه نیز در کرمان مانده فرصت فرار نیافته بودند جمعی کثیر را از چشم نابینا و جمعی غفیر را از عالم هستی روانه دیار فنا ساختند (ص ۳۸۸، ۳۸۹).

خان قاجار به آوردن او مأمور شد.

و مقارن این حال جهانگیر خان به بم رسید و به جز تمکین چاره ندید، لهذا لطفعلی خان را به حضور شاهنشاه قهار غیور [۱۱۰] آوردند و گویند: در حالت ورود و کلال متضمن سلاسل و اغلال این بیت همی خواند:

### نظم

ما نداریم از قضای حق گله عار ناید شیر را از سلسله

پس از شرفیابی به حضور مکفوف البصر گردید و او را در زاویه کالهاویه محبوس داشتند و پس از خفت و اهانت رأی مُلک آرای پادشاهی چنان مصلحت دید که وی را به خلعتی مفتخر کند، لهذا به والد مؤلف این نامه که در آن ایام خازن و لباس دار حضرت پادشاهی بود امر شد که یک دست ملبوس خاصه مبارکه شهریاری حاضر و به لطفعلی خان پوشیده شود، پس از آنکه به نظر مبارک رسانید، همانا مخالف طبع پادشاه نکته گیر حقایق و دقایق مسیر بود، از این راه مورد غضب پادشاه شد تا به توسط و تشفع حاجی ابراهیم خان شیرازی معفو گشت.

## اقتل لطفعلی خان زند

### به دستور آقا محمد خان قاجار

مع القصة لطفعلی خان را به طهران فرستادند، بعد از چندی به میرزا محمد خان قاجار دولو در قتلش اشارت رفت و در امامزاده زید به خاکش سپردند<sup>۱</sup> و او خاتمه دفتر سلطنت زندیه بود و در شجاعت و مناعت نظیر نداشت و فی المثل در مقام و پایه خود نظیر سلطان جلال الدین مینکبرنی بن خوارزمشاه بود و با شهریار کامکار قاجار محاربتها نمود، پس از او دولت زندیه سپری شد و طلوع کوكب زایدالتور

۱. به روایت صاحب تاریخ گیتی‌گشا: در هنگام توقف در بلدة مزبور [= تهران] صورت رجحان عدم و وجود آن حضرت، به اغوای حاجی یزید فطرت ابلیس سیرت [= حاجی ابراهیم خان کلانتر] در مرآت خاطر آقا محمد خان عکس‌پذیر گشته تا به عهده میرزا محمد خان قاجار حاکم طهران مقرر داشت که آن حضرت را مقتول سازد. حسب المقرر معمول و در بقعه امامزاده زید مدفونش ساختند. انا لله و انا الیه راجعون. العهدة علی الزاوی، آنچه مشهور است آن است که: نعلش آن حضرت را نهانی نقل به نجف اشرف نمودند. (ص ۳۹۱).

قاجاریه جهانگیر گردید.

### بیت

یک قوم را ز تارک برداشتند تاج یک قوم را جواهر بستند بر جبین  
و عمش عبدالله خان و بعضی از زندیه گرفتار شده مکفوف البصر شدند و یکصد  
(۱۰۰) نفر از افشاریه کرمان که با زندیه موافقت داشتند به قتل اندر آمدند و سه  
قطعه الماس که یکی را نام «دریای نور» و هشت مثقال و نیم وزن داشت؛ و دیگری  
را نام «تاج ماه» بود و به وزن شش مثقال سنجیده بودند و سیومین «اکبر شاهی» که  
چهار مثقال وزن داشت؛ و چنانکه سابقاً مسطور شد بعد از انقراض دولت نادر شاه  
بدست میرعلم خان عرب افتاد و به توسط امرای خراسان هدیه پیشگاه سلطان  
غفران توأمان محمد حسن خان قاجار شده بود، پس از او به وکیل و سلاطین زندیه  
واصل گردیده دیگر باره به حکم وراثت بدست حضرت شاهنشاه ذیجاء قاجار  
درآمده، زیب بازوی اعتبار پادشاه و الائتبار گردید، و مضمون کُلّ شیء یزجعُ الی أصله  
به وقوع انجامید. و الحمدلله تعالی که آن جواهر موروثی هنوز بد به بد و پشت به  
پشت از این خاندان سلطنت نشان که الی یوم التناد دولت ایشان بر دوام باد تنازع  
نجسته و ابدالدهر مجویاد.

مجملاً دولت خوانین زندیه پس از وکیل که در هزار و صد و نود و چهار (۱۱۹۴ هـ / ۱۷۸۰ م) درگذشت مدت سیزده (۱۳) سال و کسری به حالتی متزلزل متداول  
بود، و درین ایام انقراض یافت و مدت مُلک زندیه از کریم خان الی لطفعلی خان که  
شش نفر بوده‌اند چهل و سه (۴۳) سال و یازده (۱۱) ماه امتداد یافت. کریم خان  
سی (۳۰) سال و هشت (۳۸) ماه و سه روز، و ابوالفتح خان بن وکیل و صادق خان  
برادر وکیل و علی مرادخان و جعفرخان و لطفعلی خان که معاصرین حضرت پادشاه  
قاجار آقا محمد شاه و الائتبار بودند و در فارس و بعضی از عراق علی التناوب  
حکومت می نمودند و در پادشاهی ایران استقلال تمام نیافتند پنج نفر بودند که  
مدت سیزده (۱۳) سال و سه ماه ادعای سلطنت می نمودند چنانکه درگذشت  
درگذشتند. و فتح الله خان ولد لطفعلی خان زند را به حکم حضرت شهریار قاجار که  
با عیال او به مازندران برده بودند مجبوب و خصی نمودند.

## اوقایع پس از قتل لطفعلی خان زند<sup>۱</sup>

و موکب فیروزی کوکب پادشاه قهار و شهریار کامکار بعد از قتل کرمان به جانب فارس خرامید، و نواب جهانبانی فتح علی خان نایب السلطنه و نواب علی قلی خان عم پادشاه از صفحات لارستان باز آمدند و تمام فارس و خوزستان و لارستان و دشتستان و کرمان زمین ضمیمه مُلک پادشاه جم آئین گردید و سرکار نواب شاهزاده فتحعلی خان بن جهان سوز شاه ابوالفتح حسین قلی خان که فرزند و برادرزاده حضرت پادشاه ایران آقا محمد شاه گیتی ستان بود به نیابت حضرت عموماً و حکومت فارس و یزد و کرمان خصوصاً مخصوص و منصوص آمد و به «جهانبانی» ملقب و معروف شد.

و حاجی ابراهیم خان شیرازی ابن حاجی هاشم به وزارت و وکالت خاصه سلطانی اختصاص یافت و بر رسم سلاطین صفویه ملقب به اعتماد الدوله گردید؛ و عبدالصمد بیک جوانشیر پسر عم امیرکبیر ابراهیم خلیل خان حاکم شوشی و رئیس ایل اوتوز یکی که از اعظام امرای قراباغ بود در ایام محاصره کرمان بی استیذان از امنای دولت قاجاریه فرار کرده به جانب آذربایجان گریخت و در حدود خمسه به دست امنای دولت ابد بنیان گرفتار شده مقتول آمد، بنابراین ابراهیم خلیل خان جوانشیر دیگر باره مخوف و متوهم گردیده از شرفیابی حضور پادشاهی دامن فرو کشید و پای وقار در دامن قرار پیچید و با امرای آذربایجان در شرفیابی حضور سعادت ظهور پادشاه جم جاه ایران موافقت نمود، و دیگر باره طبع اعلی از او مکدر گردید و در کار او تأمل و اندیشه رفت.

هم در این سال دو قطعه ستون عمارت دیوانخانه که طویل القامه و سطر القطر و یکپارچه است حسب الامر از شیراز به زحمت و مرارت بسیار به طهران نقل کردند و در دیوانخانه دارالخلافة ری نصب کردند<sup>۱</sup> و موکب نصرت کوکب پادشاه جم آئین از ملک جم یعنی فارس در کمال شوکت و جلالت و صلابت و مهابت وارد

۱. به دستور آقا محمد خان قاجار، ستونهای انتقالی را در بنای ایوان تخت مرمر به کار بروند و امروزه آن ستونها کماکان برافراشته و مستحکم و پابرجاست.

دارالسّلطنه طهران | ۱۱۱۱ | صانها الله عن الحدّثان گردید و عرصه گلزار مملکت محروسه از خار و خس مدعیان ناشایسته صاف و مستخلص آمد.

## در بیان عزیمت حضرت پادشاه ظلّ الله آقا محمد شاه قاجار به انتظام امر آذربایجان و قراباغ و ذکر وقایع اتفاقیه این یورش فتنه انگیز

بعد از واقعه عبدالصمد بیک عمزاده خود ابراهیم خلیل خان دیگر باره متوحش و متوهم گردیده در تقدم به حضور پادشاه غیور با امرای آذربایجان موافقت نکرده تفاعد گزید و این معنی نیز مزید تکدّر خاطر عاطر پادشاهانه به فکر انتباه وی افتاده، قصد یورش آذربایجان کرد. مناصب شایسته به خدمتگزاران با استعداد داد، از جمله حاجی ابراهیم خان بن حاجی هاشم شیرازی را که در رکاب مستطاب از شیراز به طهران آورده بود به منصب اعلای وزارت و صدارت خاصّه خود منصوب و ملقب به اعتمادالدوله فرمود، میرزا محمد خان قاجار دولو که به حکومت قزوین مأمور بود به دارالسّلطنه طهران خوانده بیگلربیگی طهران و امیرالامراء ایران خواند؛ و مهدی قلی خان قوینلوبن محمد امین خان را که از ابنای اعمام خاقان شهید بود حکومت و ایالت قزوین داد.

و موکب فیروزی کوکب حضرت پادشاه والجاه کامکار آقا محمد خان قاجار با شوکتی و حشمتی کامل در پانزدهم شوال سال یکهزار و دویست و نه (۱۲۰۹ هـ / مه ۱۹۷۵ م) از دارالملک حرکت کرده با سپاهی بی کران به چمن سلطانیّه نزول اجلال فرمود، چهار روز بعد از شکار جرگه به اردبیل رفت. محمد حسین خان قوینلوبی قاجار به محارست پل خداآفرین که در شش منزلی شوشی است مأمور شد، اما وقتی رسید که به اشارت ابراهیم خلیل خان پل مذکور را خراب کرده بودند، لهذا سلیمان خان قاجار قوینلو به تعمیر پل مذکور پرداخته و آن را آباد و معمور ساخته سنگری متین برای مستحفظین پل ساخته و نواب علی قلی خان به محارست حدود ایروان مأمور شد و مصطفی خان قاجار بر سر

مصطفی خان طالش روان آمد.

و موكب حضرت پادشاهی چون بحر محیط متلاطم روز دوشنبه از رود قراسوی اردبیل در آدینه بازار اقامت جست، امیرکبیر سلیمان خان قاجار و محمد حسین خان قوینلو با لشکری جرار به معاونت و مظاهرت مصطفی خان دولو رفتند، طوایف طالشیه از بیم سپاه جرار اقبال و احوال خود را در کشتیها نهاده به سالیان رفتند و اهالی سالیان ایشان را راه نداده باز گردانیدند، و تمامت به تصرف سپاه نصرت پناه در آمدند. بعد از غلبه شیران سپاه شاهی بر دلبران طالش، مصطفی خان و شاه پلنگ خان مغلوب و خانه و کوچ جماعتی از آن گروه ضلالت پڑوه به مازندران مأمور و روانه شدند.

### لمؤلفه

به روز کینه و چالش، به زور پنجه و مالش  
 پلنگان که طالش، همه گشتند میش آسا  
 یکی در ماند در دره، یکی جان داد در پشته  
 یکی محروق در آذر، یکی مغروق در دریا

افغان و دریغ طایفه دریغ از سحاب و میغ در گذشت و حصونی که سالیان از تطارق حوادث مصون بود با خاک برابر آمد، مصطفی خان قاجار مظفر و کامکار به اردوی شهریار باز آمد، شاه نواز پسر شاه پلنگ خان طالش که از امرای اسرای آن طایفه بود به حضور پادشاه قوی گداز ضعیف نواز آوردند، بدو التفات و نوازش بی غایات فرمود و به شاه نواز خان ملقب شد، صورتش را معنائی و اسمش را مسمائی ظاهر آمد. علی قلی خان برادر به جانب ایروان مأمور شده بود، سلیمان خان خال اُغلی به چالش طالش و حضرت سکندر رتبت شهریاری به منزل قرانیه اتراق دادند و از آنجا در غره ذیحجه الحرام به کنار رود شرف، شرف ورود بخشید، و پل مزبور که چون عهد لثیمان شکسته بود در ده (۱۰) روز چون طاق کهکشان استقامت و استدامت یافت، بعد از اتمام سنگر و بروج و جسر سپاه خسرو عصر از آنجا عبور فرموده و در حوالی پل نزول فرمود.

ابراهیم خلیل خان جوانشیر چون خبر یافت که طوفانی سیل خیز و قیامتی اجل انگیز به جانب او متهاجم و متلاطم است از حکام شروان و شماخی و قبه و دربند

استعانت و استمداد کرده محافظت خود را ثبات همی ورزید، ولی قلب صنوبریش چون برگ صنوبر با شاخ عرعر از باد صرصر همی لرزید به تهیه کار خود می پرداخت و قاطنین و ساکنین آن بلاد مضطرب و متوهم بودند و در فکر فرار می کوشیدند.

و به عرض امنای دولت قوی شوکت خاقانی رسید که ایلات و ارامنه سکنه قراباغ از تشویش سپاه پادشاه قاجار از موطن و مساکن خود فرارگزیده به قپان و خرگبرک از بلوکات شوشی گریخته اند و آن دو فرقه از ایلات قپان را که در هشت فرسنگی پل خداآفرین واقع بود محل اجتماع و اتفاق و طایفه خایفه ارامنه که در خزبرک که دوازده (۱۲) فرسنگ از پل دور است سقتاق کرده اند، لهذا به امر خسرو کیخسرو عزم و دارای دارا حزم حضرت شهریار گیتی ستان آقا محمد شاه قاجار، امیرکبیر مصطفی خان دولو باگروهی انبوه از پیاده و سوار بر سر آن گروه تاختن برده به یورش در سقتاقات آن طایفه شورش در افکند:

#### نظم

ز بس بانگ اسبان و جوش و خروش	همی کر شد از نعره کوس گوش
در فشان به سیاره افراشته	سر نیزه از ابر بگذاشته
چو رسته درخت از برکوهسار	چو بیشه نیستان به وقت بهار
ز تاریکی گرد و بانگ سپاه	[۱۱۲] کسی روز روشن نمی دید راه
تو گفتی هوا ابر دارد همی	وز آن ابر الماس بارد همی
سالار قاجار بر آن گروه ضلالت کردار	ظفر یافته بسیاری بکشت و گروهی
بگرفت، زنان و کودکان گلروی مشکینه موی که زیاده از پانصد (۵۰۰) بودند به	حضور شهریار قاجار اسیر آوردند، پادشاه غیرتمند آن اسرا را به امینان عصمت
پیوند بسپرد که محافظت نمایند و دست بی حرمتی بر آن آهوان حرم نگشایند. و	محمد ولی خان و رضا قلی خان قاجار دولو با دسته ای از غازیان زال بال سام حسام
به سقتاق دیگر که محکمه ارامنه بوده مأمور شدند. ایشان نیز بر آن گروه پریشان	غلبه کرده اسیر و مال کثیر بیاوردند، در نهم ذیحجه الحرام به رکاب ظفر ارتسام
بازگشتند.	

دیگر روز که عید اضحی بود اشترهای پیل پیکر در کنار نهر ارس نحر کردند، روز



یازدهم کتاب رکائب شاهانه که آراسته تر از چتر کاووس بود به منزل تخت طاووس نهضت گزیدند. عبدالرحیم خان برادر اعتمادالدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی و چراغ خان بختیاری به جهت حفظ پل ملا نصرالدین که در سه فرسنگی شوشی است روانه شدند و در کنار پل سنگرها و برجها بساختند. حضرت ظل اللهی متعاقب امیران مذکور به نهضت و رکضت پرداخته در حوالی پل مزبور زمین را با آسمان برابر ساخته خیمه های گوناگون که رنگین تر از پر طاووس و بال بوقلمون بود در آن عرصه بهشت آئین بر پا کردند، سراسر دشت و کوهسار را سپاه جرّار فرو گرفت.

### نظم

خروش سواران و گردان دشت      ز بهرام و کیوان همی در گذشت

### ذکر مأموریت

امیر کبیر سلیمان خان و مصطفی خان قاجار  
به محاصره حصار شوشی و بعضی واقعات

چون اردوی همایون پادشاهی به سه فرسنگی شوشی قریب شد امیر کبیر سلیمان خان قاجار قوینلو و مصطفی خان دولو را با ده هزار (۱۰۰۰۰) سوار شمشیرزن نیزه گذار به منقلای جیش گردون طیش روانه و مأمور به محاصره شوشی فرمود. ابراهیم خلیل خان جوانشیر بن پناه خان صاحب حصار پناه آباد که امیری بود والانزاد بر طایفه اوتوز ایکی پشت بر پشت فرمانگزار و در مملکت قراباغ با اعتبار از بلاد تفلیس و گرجستان و دربند و لکزیه داغستان و بادکوبه و شروان و توابع آن ممالک لشکری کران جمع آورده به دعوی انا و لا غیری در آن ملک بر محیط جلالت فلک می راند و از سنابک خیول سواران دلیر خاک بر کره اثیر بر می افشاند، سرداران جلادت مصیر با سواران شیرگیر به سد طریق و ردّ فریق مأمور کرده بود و در تحصّن و تمکّن در حصار شوشی که پاسبانانش با فلک الافلاک سرگوشی می کردند کمال اطمینان داشت، در اثنای راه فراولان دو سپاه به یکدیگر ملاحق و به تدافع یکدیگر ملاصق شدند:

## نظم

سپهد سبک جنگ را ساز کرد  
 چو شمشیر او رزم سازی گرفت  
 همه مهره کاندرا هوا باختی  
 سر سروران بود کانداختی  
 بزد کوس کین رزم آغاز کرد  
 همی در کفش مهره بازی گرفت

سواران قراباغ مانند قراقوش به صید آن جیوش پرواز همی کردند و از شمشیر سیمرخ افکنان عقاب شکار چون مرغان نیم بسمل در خون پر و بال همی افشانند، مردان مرد را از گرد بر سر معجز بود و دلبران نبرد را از خون بر تارک مغفر خفتانها از ضرب حسام بران قبای اوحدی شد و مغرها از احاطه خون غلیظ عمامه مولوی آمد.

آخر الامر سپاه منصور پادشاه قهار قاجار بر دلبران ارامنه و مسلمان قراباغ غالب شدند و مردان محارب از بیم تیغ قاضب ایشان هارب آمدند، جماعتی دستگیر و فرقه ای اسیر، مابقی انهزام را غنیمت شمرده به جانب شوشی بگریختند. و امیر سلیمان خان قاجار قوینلو و مصطفی خان دلبر دولو به حوالی حصار شوشی تاختند و سنگر بساختند.

در هنگامی که حضرت شهریار گیتی ستان به جانب شوشی حصار شتابان همی رفت از آنجا که آن رزم در نظر همتش بزم بود، اعتنائی بدان جنود نفرموده، در دامان جبل و کوهسار قصد شکار داشت و به تیر و تفنگ و شاهین و باز آهوفکن و کبک انداز همی رفت. معدودی از خواص در رکاب نصرت اختصاصش به نخچیر اشتغال داشتند، جماعتی از متهوران قراباغ فرصت غنیمت شمرده شکاریان شیر شکار را غزالان شکاری تصور کردند و از کمین گاه به در آمده راه بر همراهان شاه بر بستند و در خون خود همی کوشیدند، رکابداران سبک عنان با تیغهای سرفشان بر سر آن سرکشان تاختند و همه را چون صید بدام آمده به خون خود غرقه ساختند، اگر کسی زنده بود زخم دار بود و اگر فرار کرد گرفتار بود.

حضرت شاه فرخ فال دشمن مال آمدن آنان را از دلایل آمدن اقبال شمرده به مضمون تغالوا بالخیر به غلبه بر اعدا فال زده چون شیران خشمناک تازان و پویان به عزم رزم کوشی بشکستن شیشه وجود اهالی شوشی همی رفت تا به گرد حصار رسید و نزول اقتدار گزید و فوراً به عزم رزم فرمان داد. و ابراهیم خلیل خان از حصار

شوشی با سپاهی جرّار خنجرگذار بیرون آمده به مقابله و مقاتله جسارت کرد و خسارت برد که گفته‌اند:

### نظم

چو قطره بر ژرف دریا بری  
به دیوانگی ماند این داوری  
و در این ایام مهدی قلی خان برادر حسین قلی خان بادکوبه‌ای با جمعی از بزرگان بادکوبه را بخت یاری کرده در عین ارادت و کمال سعادت به زمین بوس پادشاه آسمان درگاه کاووس کوس [۱۱۳] استسعاد یافتند و مورد الطاف شاهانه شدند. مجملاً اینکه امیر ابراهیم خان جوانشیر در این ایام محاصره شهر شوشی به قدر وسع و توانائی مکرر از حصار بیرون آمده جنگ در انداخت و کاری از پیش نبرده به درون حصار تاخت.

### در ذکر

#### محاصره حصار شوشی و

#### منازعات با امیر جلادت مصیر

#### ابراهیم خلیل خان جوانشیر بن پناه خان

در بیستم ذیحجه حضرت پادشاه والجاه نصرت پناه آقا محمد خان قاجار به کنار قلعه شوشی نزول فرموده بود، مکان مسمی به سنگر فتحعلی خان را مقرّ توپخانه و آتشخانه سلطانی مقرّر فرموده توپهای عفریت کردار اهریمن آثار تنین پیکر تندر نعره را در آن مقام جابه‌جا کالنجوم فی السّما فرو چیدند و از وجود و دود آنان (ع):

زمین آهنین شد سپهر آبتوس

خمپاره‌های روئین در خمهای سپهر برین طنین در افکندند سکنه قلعه شوشی را خروج از آن حصار و بروج متعذّر و متعسر شد کالجین فی الرّحم توقف در آن حصار انحصار یافت. به امر خاقان کامکار آقا محمد شاه قاجار، مصطفی خان دولو با پنج هزار (۵۰۰۰) کس از عساکر نصرت افتران به عسکران که چهار فرسنگی اردوی پادشاهی و سه فرسنگی حصار شوشی بود رفتند و به سدّ طریق قوافل و

جواسیس مستعد شدند؛ و سپاه امیر ابراهیم خان در اثنای محاصره مکرر اظهار مبادرت به رزم کردند و پیوسته جدال و قتال از طرفین پیوسته بود تا روزی که با ده هزار (۱۰۰۰۰) کس از داخل حصار به خارج آمده لوای مدافعت و منازعت و مصادمت و مقارعت برافراشت. سواران دوروی اسب جلادت در مضممار رشادت بتاختند و حومه نبرد را از خون گلناری چون باغ بهاری ساختند.

### نظم

خزانی است آن دشت گفنی ز رنگ درختان یلان باغ میدان جنگ  
چمن صف دم بد دلان باد سرد روان خون چو می چهرها برگ زرد  
به اندرز کردن همه خستگان وزان خستگان زارتر بستگان  
اما عاقبت الامر سپاه قراباغ به هزیمت شدند، امیر شوشی به قلعه بازگشت و جمعی به قتل اندر آمدند و بسیاری گرفتار شدند. قریب به یکصد (۱۰۰) تن از اسرای امرای آن حصار در حضور حضرت شهریار گردن بر تیغ قتل بر نهادند.

هم در این وقت معلوم شد که در شش (۶) فرسنگی قلعه شوشی، محمد بیک و اسدالله بیک برادرزادگان امیر شوشی محکمه‌ای محکم دارند و همت بر منازعه می‌گمارند. پیر قلی خان شامبیاتی و عبدالله خان اوصانلو حاکم بلوک خمسه را با سپاهی پیکارجوی رزم آرزوی بر سر ایشان فرستاد و ایشان بر آن اکابرزادگان غالب شدند و هر دو را با اهالی حرم و زنان و خدم اسیر کرده به حضور پادشاه غیور آوردند.

ابراهیم خلیل خان جوانشیر خود را در لجه هلاک غریق و در نار فنا حریق دید، زیاده از این تاب التهاب در خود نیافته یکی از اقربای خود را به تشفع به حضرت خاقانی فرستاده متقبل باج و خراج و گروگان و پیشکش فراوان شده اظهار ضعف و شکستگی و پیری نموده به توسط مقربان حضرت پادشاه پوزش پذیر بر آن شیر پیر ببخشوده دریای غضبش از موج بیارمید.

امرا و خوانین بلاد سراسر سر خط انقیاد نهادند، محمد خان قاجار ایروانی با هدایای خوب و تنسوقات مرغوب و جواد خان قاجار گنجه‌ای با هزار (۱۰۰۰) تن ملازم مستعد و مَلِک مجنون و مَلِک قلی و مَلِک اسمعیل رؤسای جماعت ارامنه آذربایجانیه با شش صد (۶۰۰) نفر چاکر و پیشکشهای وافر به رکاب نصرت مآب